ریزش خواص در حکومت علوی- ۱۶

بیعت طلحه و زبیر با امیرالمومنین(ع)

حجت‌الاسلام دکتر جواد سلیمانی

اسکافی می‌نویسد: وقتی مهاجران و انصار به این نتیجه رسیدند که امیرمومنان(ع) نسبت به سایران صالح‌ترین فرد برای خلافت است، به سوی آن حضرت رفتند تا ایشان را از منزل بیرون آورند تا به خلافت تکیه بزند، ولی آن حضرت دنبال طلحه رفت و فرمود: مردم آمده‌اند با من بیعت کنند، ولی من نیازی به بیعت شان ندارم، شما بیا میدان تا مردم با تو بیعت کنند البته به شرط اینکه به کتاب خدا و سنت حضرت محمد(ص) عمل کنی.

طلحه در جواب گفت: تو به علت فضل و سابقه و مرتبه‌ای که داری برای خلافت شایسته‌تر و محق‌تر از من هستی، مردم هم روی شما اتفاق نظر دارند ولی روی من اختلاف نظر دارند.

حضرت فرمود: (إنّی أخاف أن تغدر بی و تنکث بیعتی؛ ولی من نگرانم نسبت به من خیانت کنی و بیعتت را با من بشکنی)، طلحه گفت: نترس از من حرکتی خلاف میل شما سرنخواهد زد؛ سپس فرمود: خدا کفیل شما در این عهد است. سپس نزد زبیر رفت و همان سخنی را که با طلحه فرمود به او نیز گفت و همان جواب طلحه را از زبیر گرفت.

آنگاه به سوی منزلش مشرف شد تا تأمل بیشتری کند و جمعیت زیادی از مردم نیز به دنبالش به منزل آن حضرت برگشتند و ایشان را از خانه بیرون آورده و گفتند: دستت را دراز کن تا با شما بیعت کنیم، ولی حضرت دستش را می‌بست و مردم آن را می‌کشیدند، وقتی اوضاع را چنین دید، فرمود: «لاأبایعکم الا فی مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) ظاهراً، فإن کرهنی قوم لم أبایع» ؛ (من با شما بیعت نمی‌کنم مگر در مسجد النبی و در ملاء عام، و اگر قومی مرا نخواهد من بیعت شما را نمی‌پذیرم.)

ابن عباس می‌گوید: من می‌ترسیدم که یکی از جاهلان یا کسی که علی (ع)، پدر یا برادرش را در جنگها کشته بگوید: ما به علی نیاز نداریم و از بیعت سرباز بزند و همین امر موجب شود تا علی کناره گیری کند، ولی احدی سخنی نگفت و همه با رضایت از علی استقبال کردند.

اولین کسانی که با علی(ع) بیعت کرد طلحه و زبیر بودند و بعد از آن دو سایر مهاجران و انصار با او بیعت کردند.

لغزش آنها در عهد حکومت علوی

۱- اعتراض به تقسیم مساوی بیت‌المال

طبق سنت رسول خدا(ص) بیت‌المال مسلمانان بطور مساوی بین آنان تقسیم می‌شد، ولی در زمان خلیفه دوم این سنت تغییر یافت و ایشان بیت المال را طبق سوابق افراد در اسلام، قریشی بودن یا نبودن، زود یا دیر مسلمان شدن، جزء مهاجران یا انصار بودن تقسیم کرد و بدین سان از سیره رسول خدا(ص) در تقسیم بیت‌المال فاصله گرفت؛ و عثمان نیز شیوه خلیفه دوم را ادامه داد و اندک اندک بسیاری از اصحاب رسول خدا(ص) جزء ثروتمندان بی‌درد شده و برخی از توده‌های مردم فقیر شدند، علی(ع) برای مبارزه با این وضع در دوران حکومت خود دستور داد بیت‌المال را مساوی تقسیم کنند.

آنان در زمان خلافت خلیفه اول و دوم روز به روز بر ثروتشان افزوده شد، و در زمان خلافت امیرمومنان(ع) به یکی از ثروتمندان بزرگ جهان اسلام مبدل شده بودند.

وقتی زمان تقسیم بیت‌المال در حکومت علی(ع) رسید، حضرت به عمار، عبیدالله‌بن‌ابی‌رافع و ابالهیثم‌بن‌التیهان دستور دادند بیت المال را به‌طور مساوی میان مسلمانان تقسیم کنند؛ فرمودند: «إعدلوا فیه ولاتُفَضّلوا احداً علی احد؛ «در تقسیم آنها، مساوی برخورد کنید و هیچ‌کس را بر دیگری ترجیح ندهید». آنها نیز قیمت مجموع اموال را ارزیابی کردند؛ سهم هر نفر سه دینار می‌شد.

به همه به‌طور مساوی سه دینار پرداختند تا اینکه نوبت به طلحه و زبیر رسید. آنها درحالی‌که هریک همراه پسر خود برای گرفتن سهم خویش آمده بودند، به‌صورت غیرمنتظره‌ای دیدند که مقسّمان به آنان نیز مانند سایران سه دینار دادند. به اعتراض گفتند: «عمر این‌گونه به ما حقوق نمی‌داد؛ این کار، کار شماست یا دستور رئیستان؟»

آنها گفتند: «کار ما نیست، «امیرالمؤمنین» به ما چنین دستور داده است».

آن‌گاه نزد حضرت «علی» رفتند و حضرت را درحالی‌که زیر آفتاب مشغول رسیدگی به اموال بود، یافتند. گفتند: نظر شما چیست، آیا مایلید برویم سایه؟»

حضرت پذیرفتند. سپس گفتند: «نزد عمّالت رفتیم تا سهمیه‌مان را از این [فیء] بگیریم. آنها به هریک از ما به اندازهٔ سایر مردم دادند».

حضرت فرمودند: «مگر چه انتظاری داشتید؟» گفتند: «عمر این‌گونه به ما نمی‌بخشید!»

این همان مشکلی بود که حضرت آن را از قبل پیش‌بینی کرده و هنگام بیعت، با آنان اتمام حجت نموده بودند که مطابق علم خود عمل خواهند کرد، نه فتوای دیگران؛ اما در اینجا برای مجاب کردن آنها به اتمام حجت خویش اشاره نکردند؛ بلکه سیرهٔ رسول خدا را به آنها گوشزد کردند و فرمودند:«فما کان «رسول الله» یعطیکما؛«رسول خدا» به چه روشی به شما عطا می‌دادند؟» آنها، که بهتر از هرکسی می‌دانستند «رسول خدا» فیء را به‌طور مساوی تقسیم می‌کردند، از پاسخ دادن به «علی» عاجز مانده، سکوت کردند. حضرت از فرصت استفاده کردند و فرمودند: « «ألیس کان رسول الله» یقسم بالسویهٔ بین المسلمین»؛ «مگر نه این است که «رسول خدا» بیت‌المال را به‌طور مساوی میان مسلمانان تقسیم می‌کرد؟»

گفتند: «بلی».

فرمودند: أفسنّةُ رسول الله أولی بالاتّباع أم سنّةُ عمر؛ «آیا پیروی از سنت «رسول خدا» شایسته‌تر است یا پیروی از سنت عمر؟»

گفتند: «سنت «رسول خدا»؛ ولی یا امیرالمؤمنین، ما افراد باسابقه، منشأ اثر و از مقربان [پیامبر] بوده‌ایم. اگر امکان دارد که ما را با سایر مردم برابر قرار ندهی، برابر نکن».

حضرت فرمودند: سابقتکما أسبق أم سابقتی؛ «سابقهٔ شما بیشتر است یا سابقهٔ من؟»

گفتند: «سابقهٔ شما».

فرمودند: فقرابتُکما أقرب أم قرابتی؛ «نزدیکی شما [به «رسول خدا»] بیشتر بود یا نزدیکی من؟»

گفتند: «نزدیکی شما».

فرمودند: فغَنائُکم أعظَمُ أم غَنائی؛ «خدمات شما بیشتر بوده است یا خدمات من؟»

گفتند: «خیر، خدمات شما بزرگ‌تر بوده است یا امیرالمؤمنین».

فرمودند: فوالله مَا أنا وأجیری هذا وَأومَی بِیَده اِلی الأجیر الذی بین یدیه ـ فی هذا المالِ إلّا بمنزلهٔ واحدهٔ؛ «قسم به خدا، نسبت من و این اجیرم ـ با دست به کارگری که پیش رویشان بود اشاره کردند ـ به این مال یکسان است!»

> **هنگامی که زمان تقسیم بیت‌المال در حکومت امام علی(ع) رسید، حضرت دستور دادند تا آن را به طور مساوی میان همگان تقسیم کنند. این کار اعتراض کسانی مانند طلحه و زبیر را در پی داشت. حضرت در پاسخ آن‌ها فرمودند: «قسم به خدا، نسبت من و این اجیرم- با دست به کارگری که آنجا بود اشاره کردند- به این مال یکسان است.»**

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نیمهٔ‌پنهان
۲۹۵۰
دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

پرواز ۶۵۵ ۴۰

ماجراهای کلبهٔ‌جنگلی

با لجاجت گفتم:

- برای من هیچ معنی دیگری وجود ندارد، لااقل الان ندارد. من حالا این‌جا هستم و دارم از دست مأمورین دولت فرار می‌کنم و این واقعیت است که از دوستانم، خانواده‌ام و همه کسانی که دوست دارم، با هر قدمی که به سوی فرار برمی‌دارم، دورتر و دورتر می‌شوم. برای واقعیت‌هایی که من دارم می‌بینم معنی دیگری می‌توانی تصور کنی عموعلی؟

تن صدایم تغییر کرده بود. به وضوح می‌توانستم این را بفهمم. عموعلی از روی کنده پیر بلند شد و درحالی‌که کمرش را راست می‌کرد، گفت: «زمان پسرم! زمان درمان همه دردهاست، امید داشته باش! روزی خواهی فهمید که درس این واقعیت‌ها چیزهای دیگری هست، چیزهایی که تو معنی‌اش را وقتی به سن من برسی می‌فهمی، زمان زبان این واقعیت‌ها را به تو خواهد آموخت.»

***

مردی سالمند وارد شد، جلیقه‌ای سیاه که زیر بغلش پاره شده و پیراهن خاکستری‌اش از آن بیرون‌زده بود، به تن داشت. با این حال پوست سفید و براقش، تمیزی دلپذیری را به یاد آدم می‌انداخت. اول لباس روستایی و بعد لهجه‌اش نشان داد که از اهالی همان طرف‌هاست.

- آقاجان الان آقا هاشم را می‌آورند، فلک‌زده چند روز قبل از بلندی افتاده.

باباعلی گفت:

- چرا نبردند شهر؟ من این‌جا نه دستگاه عکسبرداری دارم و نه هیچ چیز دیگری که کمک کند، ببرید! او را ببرید شهر!

مرد مستأصل جواب داد:

- آقاجان! دستم به دامانتان، نمی‌شود! بیچاره به هوش نیست!

- یعنی چی که به هوش نیست عمو رجب؟

- تب دارد آقا! پایش خیک باد است و به گمانم استخوان پایش سیاه شده.

روستایی را روی تخت وسط اتاق خواباندند.

باباعلی گفت: «قانقاریا!»

و بعد دستانش را که پای مرد روستایی را معاینه کرده بود، شست.

از لابه‌لای حرف‌های او فهمیدم که اگر پای روستایی را قطع نکند، شاید به چند روز هم نکشد و بمیرد. با شنیدن توضیحات باباعلی، زنی که با نگرانی گوشه کلبه کز کرده بود، هق هقی سرتاپایش را فرا گرفت، مشت بسته‌اش را روی دهان گذاشت و شروع به گریه کرد.

گوشه دیگر کلبه چند نفر از همسایه‌ها با اندوه چیزهایی زیر لب زمزمه کردند. باباعلی دوباره گفت:

- ببرید درمانگاه شهر!

- نمی‌شود! راهها خراب است، سیل آمده و راه بسته است.

زن با مردمک‌های روستایی‌وارش، روشن چون آب، به باباعلی فهماند که هیچ راهی برای بردن همسرش نیست.

باباعلی عینک شیشه گردی را از داخل جعبه چوبی‌اش بیرون کشید و گفت: «چند نفر از مردها بمانند، هیزم می‌خواهم، آب گرم هم می‌خواهم، اگر توی خانه هر کدام الکل یا تنتورید و چراغ دستی هست برود و فوری بیاورد.»

و بعد شیشه تنتوریدی را از قفسه کمد چوبی برداشت و بالا آورد و گفت: «البته کمی هست، اما حتماً بیشتر لازم می‌شود.»

زن به دیوار شانه داده بود و هنوز هق‌هق می‌کرد.

- این‌جا نمانید خانم، ممکن است طاقتش را نداشته باشید. بروید! بروید و توی انباری آب‌گرم درست کنید.

به کمک دو نفر از همسایه‌ها لباس‌های مرد جوان را بیرون آوردند، پای نحیف‌اش که تا زیر زانو سیاه شده بود و بوی تعفن می‌داد، از زیر پاچه شلوار پیدا شد.

رجال عصر پهلوی [۲۸]
به روایت اسناد ساواک
احسان نراقی

احسان نراقی-۳۴

گزارش نراقی به رئیس ساواک در مورد جلسات جبهه ملی

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش، احسان نراقی با کوله‌باری از این تجارب، به فرانسه رفت و در آنجا نیز، در کنار ادامه تحصیل، برای مؤسساتی که با اهدافِ خاص تشکیل شده بود، فعالیت کرد و زمانی هم یونسکو را برای حضور هرچه حساب شده‌تر بیگانگان در خاورمیانه یاری داد و در نهایت در سال ۱۳۳۶ش در مسیر این تلاش، به ایران رسید.

در این موقع، ساواک تأسیس شده بود و با دقتِ کامل به بررسی سوابق افرادی که در گذشته، دارای فعالیت‌های سیاسی بودند، مشغول بود.

احسان نراقی به ساواک احضار شد و در کمال صداقت، گذشته خود را برای بازجویِ خویش، توضیح داد و پس از اتمامِ بازجویی، در برگه ضمیمه‌ای نوشت:

«اینجانب، با نهایت صمیمیت و صداقت، حاضرم اطلاعات و معلومات خود را در اختیار مقامات رسمی بگذارم. نظر به تخصص و حرفه‌ای که در پیش دارم، در زمینه مسائل اجتماعی، دارای نظریات و مطالعاتی بوده و معتقد به اصلاحات اساسی و رفرم‌هایی اجتماعی هستم و در این مورد، حاضر به همه گونه همکاری با مقامات ذی صلاحیت می‌باشم»[310]

احسان نراقی، در این مصاحبه، به خوبی توانمندی خود را برای چگونگی همکاری با سیستم اطلاعاتی رژیم شاه، تبیین کرد و چون به لحاظ تشکیلاتی، حرف‌هایی برایِ گفتن داشت که بازجوهای ساواک، صلاحیتِ دانستنِ آن را نداشتند، درخواست نمود تا «مدت بیش از یک ساعت، وقت داده شود که شرفیاب شود.» و ناگفتنی‌های خود را به مسئولین ساواک بگوید.[311]

کسی که در این موقع با او گفتگو کرد، حسن پاکروان بود. در این گفتگو، مطالبی بین آنان رد و بدل شد، که احسان نراقی را برای همیشه، مدح‌گویِ پاکروان نمود:

«آشنایی من با پاکروان در سال ۱۳۳۶، بعد از اخذ دکترای از سوربن پاریس بود، که از طرف یونسکو برای مأموریت به ایران آمدم... ساواک مرا احضار کرد... پاکروان که در آن موقع معاون و مسئول امور بین‌الملل ساواک بود... برای من وقت ملاقات داده بود... اولین سوال ایشان این بود که شما که مشاور یونسکو هستید، چه مبلغی ماهیانه از یونسکو دریافت می‌کنید؟ من گفتم: چون می‌خواهم در ایران بمانم و در دانشگاه تهران شروع به کار کنم، به طور نیم وقت برای یونسکو کار می‌کنم، یعنی مسائل مربوط به شروع تحقیقات اجتماعی را برای آنها می‌فرستم و از این بابت، مبلغی حدود هزار دلار در ماه دریافت می‌کنم. بلافاصله پاکروان گفت: اگر ما، یعنی ساواک، همین تحقیقات را با آزادی کامل، طبق نظر خودتان از شما بخواهیم و به شما ماهیانه سه هزار دلار بدهیم، شما با ما کار می‌کنید؟ گفتم: نه»[312]

البته، احسان نراقی، مدتی بعد از این ادعا، این گفته خود را تغییر داد و در گفتگو با فصلنامه تاریخ معاصر ایران در سال ۱۳۸۱ش، گفت:

«با صراحت به شما می‌گویم که، پاکروان هر کمکی از من می‌خواست به او می‌کردم... به پاکروان گفته بودم: مایل نیستم کارمند تو باشم، ولی از نظر فکری و عملی، هرگونه کمکی از من بخواهی انجام می‌دهم.»[313]

ضروری به نظر می‌رسد که، توجه خوانندگان محترم را به عبارتِ «از نظر فکری و عملی، هرگونه کمکی از من بخواهی انجام می‌دهم.»، جلب نمائیم تا میزان همکاری‌های او با ساواک شاهنشاهی، به ارائه تحقیق و پژوهش‌های مورد نظر ساواک منتهی نشود و همکاریِ «عملی» وی نیز مورد توجه قرار گیرد.

احسان نراقی، در سال ۱۳۵۱ش، درباره با چگونگی همکاری با پاکروان می‌گوید:

«یک روز با سرلشکر پاکروان در ایران صحبت کردم و به او گفتم: در جلسه دیشب جبهه ملی، چنین تصمیم گرفته شده. پاکروان از من پرسید: چه کسی این پیشنهاد را کرده؟ به او گفتم: دیگر نام اشخاص را از من نپرس، من در کلیات می‌توانم به شما کمک کنم. من که مأمور شما نیستم و به همین منظور پاکروان بارها از من معذرت خواسته است.»[314]

ارتباط مستقیم او با حسن پاکروان، موجب شد تا در سال ۱۳۳۸ش، در موقعی که برای صدور امتیاز مجله علوم اجتماعی به نام وی، به سوابق وابستگی او به حزب توده اشاره و نوشته شد:

«حاضر گردیده که اطلاعات فنی و تخصصی خود را در اختیار مقامات دولتی بگذارد؛ لیکن هنوز از وجودش استفاده نشده است.»[315]

ولی حسن پاکروان که در جریان فعالیت‌های او قرار داشت، در ذیل آن نوشت:

«صحیح است. سوابقی داشته و بعداً به کلی از حزب کناره‌گیری کرده، ولی البته سوابق او، قبلاً نشان می‌دهد که فعالیت داشته است.»[316]

به همین دلیل بود که رده‌های پایین ساواک که در جریان فعالیت‌های او قرار نداشتند، استفاده از او و مؤسسه مطالعات را پیشنهاد می‌کردند:

«با توجه به موقعیت حساسی که نامبرده در مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دارد و با توجه به اینکه (بررسی‌های اجتماعی)، در شئون مختلف، بستگی زیادی به امور اطلاعاتی و امنیتی دارد، در صورتی که با نامبرده مذاکره شده و در طرح بررسی‌های مورد نظر از وی استفاده گردد، بسیار مفید خواهد بود.»[317]

و باز می‌نوشتند:

«در صورتی که با نامبرده مذاکره شده و در طرح بررسی‌های مورد نظر، از وی استفاده گردد، بسیار مفید خواهد بود.»[318]

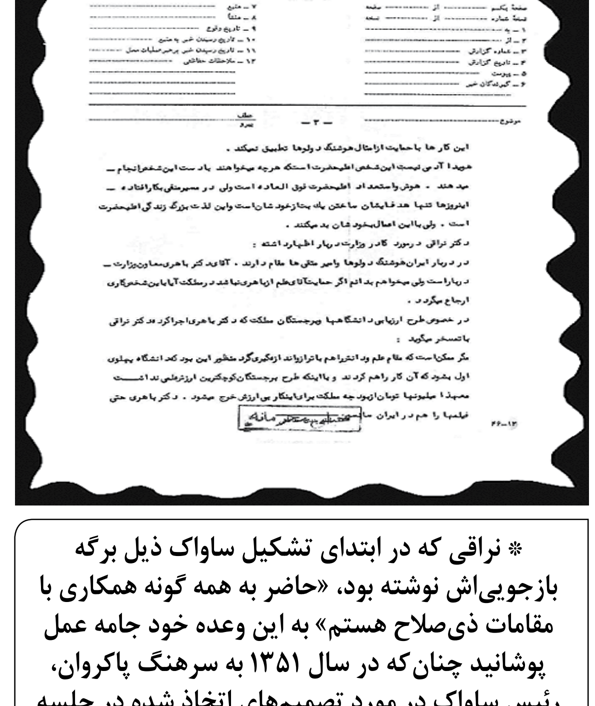

خیلی محرمانه

> *** نراقی که در ابتدای تشکیل ساواک ذیل برگه بازجویی‌اش نوشته بود، «حاضر به همه گونه همکاری با مقامات ذی‌صلاح هستم» به این وعده خود جامه عمل پوشانید چنان‌که در سال ۱۳۵۱ به سرهنگ پاکروان، رئیس ساواک در مورد تصمیم‌های اتخاذ شده در جلسه جبهه ملی اطلاعات می‌دهد که در سند فوق به تاریخ ۱۳۵۱ به آن اشاره شده است.**

پی نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است

انتخابات؛ سبک زندگی سیاسی در نظام اسلامی (۷)

انتخابات و بنیان‌های اندیشه

حجت‌الاسلام دکتر محمدجواد نوروزی

ادامه «الزامات زندگی سیاسی»:

«اما شما باید توجه داشته باشید تا زمانی که اختلاف و موضع‌گیری‌ها در حریم مسائل مذکور است، تهدیدی متوجه انقلاب نیست. اختلاف اگر زیربنایی و اصولی شد، موجب سستی نظام می‌شود و این مسئله روشن است که بین افراد و جناح‌های موجود وابسته به انقلاب اگر اختلاف هم باشد، صرفاً سیاسی است ولو اینکه شکل عقیدتی به آن داده شود، چرا که همه در اصول با هم مشترکند و به همین خاطر است که من آنان را تأیید می‌نمایم. آنها نسبت به اسلام و قرآن و انقلاب وفادارند و دلشان برای کشور و مردم می‌سوزد و هر کدام برای رشد اسلام و خدمت به مسلمین طرح و نظری دارند که به عقیده خود موجب رستگاری است».

بر مبنای پیش‌بینی امام- رِضْوانُ‌الله عَلَیْهِ- در آینده جریان‌هایی صرفاً به دلیل منافع شخصی و گروهی و برای حبّ نفس و با شعار تکثر سیاسی شکل می‌گیرند که در مبانی و در الگوها و رفتارها و حتی در راه رسیدن به اهداف، با سایر جریان‌های موجود اختلافی ندارند و تنها به دلیل حبّ ریاست، از سایر جریان‌های موجود انشعاب کنند و امروزه در وضع سیاسی موجود در کشور می‌توان مصادیق این جریان‌ها را یافت.

«البته یک چیز مهم دیگر هم ممکن است موجب اختلاف گردد ـ که همه باید از شرّ آن به خدا پناه ببریم- که آن حبّ نفس است که این دیگر این جریان و آن جریان نمی‌شناسد».

ضرورت و اصلی‌ترین دلیل تکثر سیاسی در جامعه از دید امام-رِضْوانُ‌الله عَلَیْهِ- اصلاح است، بدان معنا که دو گروه با نقد سازنده موجبات اصلاح یکدیگر را فراهم آوردند که نتیجه قطعی آن تکامل جامعه اسلامی است. افزون بر آن، ضرورت مبارزه با دشمن مشترک از طرف همه گروه‌ها و جریان‌ها، معیار دیگر اشتراک گروه‌ها در هدف به‌شمار می‌رود. اما در صورت تخطی از اصول از طرف یکی از گروه‌ها، امام- رِضْوانُ‌اللهعَلَیْهِ- صریحاً می‌فرمایند: «اگر دیدید کسی از اصول تخطی می‌کند، در برابرش قاطعانه بایستید».

«اگر آقایان از این دیدگاه که همه می‌خواهند نظام و اسلام را پشتیبانی کنند به مسائل بنگرند، بسیاری از معضلات و حیرت‌ها برطرف می‌گردد، ولی این بدان معنا نیست که همه افراد تابع محض یک جریان باشند. با این دید گفته‌ام که انتقاد سازنده معنایش مخالفت نبوده و تشکّل جدید، مفهومش اختلاف نیست. انتقاد بجا و سازنده، باعث رشد جامعه می‌شود. انتقاد اگر به حق باشد، موجب هدایت دو جریان می‌شود. هیچ‌کس نباید خود را مطلق و مبرّای از انتقاد ببیند. البته انتقاد غیراز برخورد خطی و جریانی است.

اگر در این نظام، کسی یا گروهی خدای ناکرده بی‌جهت در فکر حذف یا تخریب دیگرانِ برآید و مصلحت جناح و خط خود را بر مصلحت انقلاب مقدم بدارد، حتماً پیش از آنکه به رقیب یا رقبای خود ضربه بزند، به اسلام و انقلاب لطمه وارد کرده است. در هر حال، یکی از کارهایی که یقیناً رضایت خداوند متعال در آن است، تألیف قلوب و تلاش جهت زدودن کدورت‌ها و نزدیک ساختن مواضع خدمت به یکدیگر است. باید از واسطه‌هایی که فقط کارشان القای بدبینی نسبت به جناح مقابل است، پرهیز نمود. شما آن‌قدر دشمنان مشترک دارید که باید با همه توان در برابر آنان بایستید، لکن اگر دیدید کسی از اصول تخطی می‌کند، در برابرش قاطعانه بایستید».

۱۲. انجام تکلیف و پرهیز از مطالبه سهم‌خواهانه

ورود به عرصه انتخابات، به‌عنوان یک مأموریت و مسئولیت و تکلیف و نه به‌عنوان یک مطالبه سهم‌خواهانه، مطرح است. از این‌رو، افرادی که در فتنه ۸۸ آزمایش خوبی ندادند یا بینش و یا اعتقادات‌شان ضعیف بود، به عنوان اصلح نمی‌توانند در مجموعه مدیریتی همچنان در رأس باشند.

انتخابات و بنیان‌های اندیشه

همان‌طور که بیان شد، ارزش‌ها مبتنی بر باورهاست. باورها از اعتقاد به «هست‌ها» و ارزش‌ها از «بایدها» به دست می‌آید و این دو، رابطه‌ای تنگاتنگ با هم دارند. از این‌رو، برای اینکه سبک صحیح زندگی اسلامی را در همه ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی، حکومتی و بین‌المللی کشف کنیم، باید به مبانی و هدف اسلام توجه داشته باشیم.

منشأ رفتارهای فرهنگی، باورها و عقاید است. سبک زندگی غربی، ظاهر و پوسته جهان متجدّد اروپایی است و باطن آن کفر و الحاد است. اگر در اخلاق اسلامی و در فرهنگ نهج‌البلاغه ساده‌زیستی جایگاهی رفیع و ممتازی دارد، در جامعه مادّی که قوانین مکانیک و تکنیکی بر تمام شئون آن حاکم است، هیچ جایگاهی ندارد. در این وضعیت، می‌توان گفت که ساده‌زیستی و در کنار آن بهره‌مندی از آخرین دستاوردهای تکنولوژی، گاه جامعه را دچار تعارض هویتی می‌کند. وقتی از ساده‌زیستی می‌گوییم باید همراه با شناخت موانع آن باشد. در تجربه تاریخی نیز توسعه و سازندگی بعد از جنگ، با شعار رفاه به‌تدریج به نفی ارزش‌های جهادی و انقلابی و ساده‌زیستی انجامید.

غرب مدرن تجسّم نفس أمّاره است. معبود انسان، تعیین‌کننده این است که چگونه فکر کند، چه علم، تفکر، ادبیات و هنری اجازه ظهور یابد و چه عینیتی از زندگی را محقق کند. از نظر تاریخ فلسفه، عالم با نسیان امر الهی شروع شده است. غربی‌ها با فراموشی شروع می‌کنند که تبدیل به انکار می‌شود. ذات این عالم غفلت است و گاه به پوچ‌انگاری و هیچ‌انگاری بدل می‌شود؛ یعنی حضور و هدایت خداوند را هیچ بینگاریم. عالم غرب در بیرونی‌ترین سطح، سطحی دارد که به سبک زندگی معروف است و از طریق ادبیات و فلسفه عناصر زندگی استخراج می‌شود.

فرهنگ با دو مبنای باورها و ارزش‌ها را می‌توان پشتوانه نظری سبک زندگی برشمرد. بدیهی است این دو مؤلفه هم‌عرض هم نیستند؛ بلکه باورها اصل، و ارزش‌ها متفرع بر آن است؛ مانند درختی که ریشه و تنه دارد؛ ریشه آن باورها، و تنه و شاخ و برگش نیز ارزش‌هاست. از این رو، مبانی تأثیرگذار در سبک زندگی عبارتند از:

۱. هستی شناسی

دوگانگی در نگرش‌ها، منشأ دوگانگی رفتار و سبک زندگی در انسان‌ها شده است. سبک زندگی مبتنی بر ایدئولوژی توحیدی و الهی یا ایدئولوژی مادّی است. اما چگونه می‌توان توحید را در عینیّت جامعه محقق ساخت؟ راهبردهای تبدیلِ توحید و ولایت نبی اکرم ـصَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیْـه وَآلِهِ- به مدنیّت و سبک زندگی کدامند؟

تن‌دادن به احکام الهی در مقام عمل، ناشی از نگرش است. اگر انسان به این نتیجه برسد که خودبه‌خود به‌وجود آمده است و کسی خالق او نیست، به‌طور طبیعی هیچ قانونی خارج از اراده خود او برای او حقی ایجاد نمی‌کند و محدودکننده وی نیست، اما اگر به این نکته معتقد شد که خالقی او را آفریده و برای آفرینش او برنامه‌ای تهیه دیده که دربردارنده سعادت دنیوی و اخروی اوست، در اینجاست که انسان، محدود به حدود می‌شود.

در زمینه هستی‌شناسی دو نگرش وجود دارد؛ گروهی عالم هستی را نظام حساب‌شده و دقیق که توسط گردانندهٔ دینیِ دانا و حکیم با این شکل دقیق و با هدفی معین پی‌ریزی شده است، در نظر می‌گیرند و در مقابل، نگرشی تمام عظمت این عالم را امری تصادفی و اتفاقی می‌داند. اگر فلسفه زندگی انسان، فلسفه الهی و براساس شناخت و رعایت حدّ و مرزهای دینی باشد، سبک زندگی با نگاه ماتریالیستی متمایز خواهد بود.

۲. انسان شناسی

خودشناسی روی دیگر سکه خداشناسی است و در قرآن می‌فرماید: «نَسُوااللَّهَ فَأَنْساهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ خدا را که فراموش کردند، خود را هم فراموش کردند.» (حشر، ۱۹) و یا در حدیث آمده است «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه؛ هرکس خود را بشناسد خدا را می‌شناسد.» که اغلب عرفای بزرگ به مبحث معرفت نَفس (خودشناسی) اهمیّت ویژه‌ای می‌دادند. خودشناسی مقدمه شناخت راه است. شناخت نفس؛ یعنی ببینیم از کجا آمده‌ایم و چرا آمدیم و به کجا می‌رویم، باید بدانیم امانتی که آسمان‌ها و زمین از پذیرش آن سر باز زدند چه بوده و چرا به انسان داده شده است. در مقابل آنچه به ما داده‌اند مسئولیم؛ یعنی باید پاسخ دهیم که چگونه از آن استفاده کردیم. انسان وقتی پیر می‌شود، بعضی نعمت‌ها را از دست می‌دهد در حالی که استفاده مفیدی از آنها نکرده است. بر مبنای انسان‌شناسی دو تعریف از زندگی می‌توان ارایه کرد.

نخست، تعریف زیست‌شناختی که همان رشد و نمو مادی بدن و جسم زنده است. بر این اساس، زندگی یعنی حرکت عضلات وتنفس و...، و مهم نیست که گیاه باشد و یا غیر. غرب مدرن با تکیه بر اومانیسم، از قرن چهارده و پانزده میلادی آغاز شده و عقیده داشت: اومانیسم «خودبنیادی بشر» تلقی می‌شود و انسان خود را یک حیوان نفسانی تلقی می‌کند. عالم غرب مدرن، تجسّم نفس اماره است.

دوم، در تعریف انبیا ـعَلَیْهِم السَّلَامُ- بدن بستری برای زنده بودن است. در تعبیر قرآن، این زندگی به‌معنای ظاهر آن نیست؛ با این تعبیر، بسیاری از جوامع مرده هستند، این جوامع بشری مرده‌های متحرک هستند. در نگاه قرانی بسیاری از افراد، مرده و بسیاری از جوامع، مرده هستند. خداوند متعال در سوره نمل خطاب به پیامبر ـصَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیْهِ وَآلِهِ- می‌گوید که تو نمی‌توانی به مردگان بشنوانی، و حرف حق را اگرچه منطقی باشد، نمی‌شنوند و این‌ها دچار مرگ انسانی شده‌اند. در حدیث معروف متقین حضرت امیر ـعَلَیْهِ السَّلَامُ- که به همام در مورد ویژگی‌های متقین گفته است، چون قلب همام آن حرف‌ها را درک می‌کرد، آنچنان تأثیری براو می‌گذارد که بعد از آن می‌میرد. همام با خود گفت: نمی‌شود که این سخنان درست باشد و زندگی ما هم درست باشد.

اگر زندگی ما هم به این صورت عادی باشد، از زندگی حیوانی وارد زندگی انسانی نمی‌شویم. این‌ها با اعمال صالح درست می‌شود. وقتی به دنیا می‌آییم حیوان بالفعل هستیم و انسان بالقوّه. قرآن می‌گوید بسیاری از مردم با چشم بسته به دنیا می‌آیند و با چشم بسته هم می‌میرند.

۳. نگاه به دنیا

چارچوب ذهنی انسان‌هایی که تفکر دنیایی دارند با انسان‌های الهی متفاوت است. ذهنیّت دنیایی، نقطه مقابل تفکر الهی است. در سبک زندگی از دیدگاه اسلام، دنیا به مثابه پلی برای رسیدن به آخرت است. کسانی که دغدغه دین دارند، گاه برای رضای خدا ناملایماتی را تحمّل و صبر پیشه می‌کنند. چارچوب و قالب ذهنی همسران نوح ـعَلَیْهِ السَّلَامُ- و لوط ـعَلَیْهِ السَّلَامُ- دنیایی بود، لذا علی‌رغم آنکه در کنار حجّت خدا بودند اما قرآن می‌فرماید این دو پیامبر نتوانستند آنها را خدایی کنند.

انسان‌های دنیایی دینشان سطحی است، به حدّی که اگر از مرگ خود در راه خدا با خبر شوند، به هر صورتی باشد راهی برای فرار دست و پا می‌کنند. سطحی‌نگری از آفات تفکر دنیاگرا است و راه علاج آن قطع تعلّقات دنیایی است، البته این به‌معنای عدم استفاده از دنیا نیست؛ بلکه به این معناست که مواظب باشیم دنیا خدای ما نشود. این که دنیا هدف زندگی قرار گیرد، در مکتب اهل بیت ـعَلَیْهِم السَّلَامُ- مورد مذمت است. اگر انسان بنده دنیا شد، هرچه از بدی دنیا بگویند باز دنیا برایش خوب جلوه می‌کند؛ چراکه محبت و عشق به دنیا او را کر و کور می‌کند، «حُبَّ الدُّنْیَا یُعْمِی وَ یُصِمُّ.»؛ یعنی بصیرت و عمق‌نگری را از او می‌گیرد.

یکی از آفات سبک زندگی غربی، دنیاطلبی و دنیازدگی است. امروز مصداق دنیاطلبی، اقدام رژیم صهیونیستی است که برای رسیدن به اهداف خود، به هیچ اصلی پایبند نیست؛ چون مبنا و چارچوب فکری آنها دنیایی است. در دیدگاه انبیا و ائمه معصومین ـ سَلَامُ‌الله عَلَیْهم ـ ما عابریم و زندگی گذراست و دنیا به مثابه مسافرخانه‌ای است و هدف جای دیگری است. از این مسافرخانه هم باید لذت برد ولی تا حدودی که به کمال‌مان لطمه نزند؛ «یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیهِ...؛ ای انسان! به‌راستی که تو با رنج و خستگی به سوی پروردگار خویش سیر می‌کنی؛ پس در انتها او را ملاقات خواهی نمود...»؛ انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی، تبلور و تفسیر عینی این حقیقت بود، حقیقتی که الهام‌بخش سبک خاصی از زندگی یعنی سبک زندگی انقلابی و مجاهدانه یا همان «سلوک کدح...» بود.

۴. غایتمندی و نگاه به معاد

نگاه به ماوراءالطبیعه و بی‌توجهی به زندگی دنیا، از مبانی سبک زندگی است. نگاه اسلامی غایت‌منداست، اما رویکرد مادّی، بی‌توجه به آخرت است و اصالت را به دنیا می‌دهد.

۵. ارزش شناختی

برخی خواسته‌های انسانی در گذر زمان تغییر می‌کند و انسان برای پاسخ صحیح به نیازها و شناخت مسیر درست، نیاز به منبعی دارد که خوب و بد را بیان کند. از این‌رو خداوند در وجود انسان منبعی به نام عقل قرار داده است که تا حدّی مصالح و مفاسد را تشخیص می‌دهد، اما این منبع به‌تنهایی کافی نیست و نیازمند نیروی برتری به نام وحی و شرایع الهی است.

هرگاه در جامعه‌ای ضدّ ارزش‌ها به ارزش تبدیل شد و به‌جای آن قرار گرفت، آن جامعه دچار بحران خواهد شد، از این‌رو رهبران فکری همواره درصدد حفظ ارزش‌ها برمی‌آیند. در جامعه اسلامی، تغییر معیارهای الهی در حوزه سیاست، فرهنگ و اقتصاد بالقوّه موجب سستی حاکمیت دینی می‌گردد. تبدیل شعار استکبارستیزی به سازش در حوزه سیاست خارجی و یا جایگزینی دموکراسی غربی به‌جای مردم‌سالاری دینی در سیاست داخلی، تقلید کورکورانه از فرهنگ بی‌بندوبار غرب بوده و در حوزه فرهنگ، موجب سرسپردگی و تعبّدِ مبانی فکری و فلسفی آنان خواهد شد.

استحاله فرهنگی با حاکمیت فرهنگ غیر الهی و با وجود مبانی، لوازم و خاستگاه تمدّن غرب که غایتش رفاه مادّی و دنیاطلبی است، نه‌تنها به‌عنوان یک الگو برای جامعهٔ دینی ما نمی‌تواند قرار بگیرد؛ بلکه در تعارضِ با مبانی و اهداف نظام اسلامی است.

انتخابات و ضرورت تشکل

انتخابات فصل مهمی در مردم‌سالاری دینی است و مشارکت مردمی در تعیین مقدرات کشور مهم‌ترین دستاورد آن به شمار می‌رود. سازماندهی و تشکل در فعالیت‌های انتخاباتی مقوله مهمی است که در جوامع معاصر بر عهده احزاب نهاده شده است. در این‌باره نکات زیر درخور توجه است.

۱- خاستگاه حزب مدرنیته و غرب است. دان کیوپیت دین‌شناس غربی حزب را مولود خلأ ناشی از نهادینه شدن مسیحیت در کلیسا و حاکمیت‌یابی سکولاریسم می‌داند اما توجه به این نکته که اصل فعالیت احزاب در قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است، مستلزم تحلیل نظری دقیق از حزب، نسبت آن با قانون اساسی، ولی فقیه و مراجع تقلید است و طبعا مادامی که چنین تبیین نظری در جهت نقد کاستی‌های ناشی از خاستگاه اولیه و سپس تحلیل جایگاه جدید آن در جهت انطباق با موازین اندیشه اسلامی صورت نگرفته است، نمی‌توان انتظار کارآمدی از احزاب قارچ‌گونه در جامعه داشت.

۲- افزون بر این‌که تبیین نظری از جایگاه حزب در اندیشه اسلامی ارائه نشده است و این امر موجب ناکارایی حزب شده است، کاربست عینی تحزب در تاریخ معاصر ایران نیز گواه ناکارآمدی احزاب در جامعه است. احزاب در زمانی که از مشروطه بدین‌سو، شکل گرفتند یا وابسته به قدرت‌های خارجی بودند و یا به دولت‌های حاکم همنوایی داشته‌اند. حتی برخی احزاب شکل گرفته پس از انقلاب نیز دست‌پرورده دولت‌های حاکم بشمار می‌رفته‌اند که همچون قبل از انقلاب سودای استمرار حاکمیت سیاسی داشته‌اند.

۳- شکی نیست تسهیل در مشارکت مردم، پیشگیری از تهدیدهای بالقوه دشمنان در صحنه انتخابات و کوشش در جهت کارآمدی نظام ولایی در نیل به اهداف و آرمان‌هایش ضرورت تشکل و فعالیت تشکیلاتی را بیش از پیش روشن می‌سازد. افزون بر آن چه گفته شد، تاکید مقام معظم رهبری مبنی بر رای به لیست در صورت عدم شناخت کافی نسبت به نامزدهای انتخاباتی، ضرورت فعالیت تشکیلاتی را در جامعه اسلامی دوچندان می‌کند. این زمینه‌ها گویای آن است که ما نیازمند نظریه‌ای مبتنی بر مبانی و در جهت اهداف نظام اسلامی هستیم که پاسخگوی خلأ موجود باشد.

۴- در نظام اندیشه اسلامی وجود مولفه‌هایی چون مساجد، هیئت‌های مذهبی و یا سازمان‌های دیگری که همواره مورد توجه عالمان اسلامی بوده است می‌تواند تا حدی خلأ ناشی از تشکل‌های فراگیر نظیر احزاب را در طرف اضطرار پر کند اما برای فائق آمدن بر این امر ضروری است به بازشناسی اندیشه اسلامی راهکار مناسبی برای برون‌رفت از این امر بیابیم.

۵- تردیدی نیست هر تشکلی چه آن را حزب بنامیم و یا هر نامی بر آن نهیم برای آن که بتواند کارآمدی لازم در نظام اسلامی را داشته باشد ضروری است:

الف- نسبت خود را با ولی فقیه به مثابه رئیس دولت اسلامی و مراجع تقلید روشن سازد.

ب- تسهیل‌کننده مطالبات متقابل کارگزاران نظام اسلامی به مردم و متقابلا کانالیزه کردن مطالبات مردم از نظام باشد و در ایجاد همگامی میان آن دو بکوشد.

ج- بر اساس آموزه‌های اسلامی برای اصول، مبانی و شاخص‌های اسلامی حاکم بر فعالیت جمعی اصالت قایل شده و شخصیت‌مدار نباشد.

د- در جهت تحقق و اقامه دین تلاش کرده و اضلاع خدامحوری، ولایت فقیه و مردم را در نظام اسلامی بر اساس آموزه‌های دین مد نظر قرار دهد.

> *** تبدیل شعار استکبارستیزی به سازش در حوزه سیاست خارجی و یا جایگزینی دموکراسی غربی به‌جای مردم‌سالاری دینی در سیاست داخلی، تقلید کورکورانه از فرهنگ بی‌بندوبار غرب بوده و در حوزه فرهنگ، موجب سرسپردگی و تعبّدِ مبانی فکری و فلسفی آنان خواهد شد.**